

نبي عظيمی، جلادی که مدعی است:

« وجدان طيب و داستان پاکیزه ؟» دارد!

[در پورتال افغان- جرمن آنلاين، مقالتي زیر عنوان **اشک تمساح** بقلم آقای حمید انوری توجه ام را بخود جلب کرد که بدون وقفه آنرا باز کردم و خواندم و حقیقتاً که مقاله پر قوت و دندان شکنی است. با دیدن این مقاله یادم آمد که منم چند سال قبل مقاله یی اندرو صیف جنایات نبي عظيمی نوشته بودم، ولی آنرا در پورتال افغان بدست نشر نسپردم. ام. اکنون که باز نام این جلد در صفحات انترنت بالا آمده چرا نباید آنرا در تائید از مقاله آقای حمید انوری در معرض دید خوانندگان این پورتال قرار ندهم. اینک آن مقاله و شما خوانندگان ارجمند !]

وجدان چیست ؟ وجدان قوه یی در اکه ایست در ضمیر طیب و بی آلايش انسان که شخص را از کارهای بد و نیک آگاهی میدهد و آنچه دور از کرامت انسانی و خلاف منافع ملی باشد، منع میکند و به انجام کارهای نیک و سودمند به حال جامعه و امیدارد. به عبارت دیگر در عرف آگاهان، انسان های با وجدان، کسانی اند که در راه رفاه جامعه گام بر میدارند و مفاد خود را بر مفاد جامعه ترجیح نمیدهند. ولی آنهای که منافع خود را بر منافع جامعه ترجیح میدهند و پیوسته از راه توسل به ترفند، ناروایی، تملق و دروغ میخوانند به شهرت و مقامی برسند، انسانهای بی وجدان تلقی می گردند.

همچنان به آنهای که بخاطر منافع شخصی یا گروهی خود، ارزشهای ملی چون: استقلال سیاسی، تمامیت ارضی، نوامیس ملی و منافع عالیای کشور را زیر پا میکنند و آنرا در معامله های سیاسی به حراج میگذارند، نه تنها بی وجدان خطاب میشود، بلکه الفاظ خاین و وطن فروش هم بر آن علاوه می گردد تا در چشم ملت و تاریخ کشور نیز خوار و بی مقدار شوند.

افزون بر این، ما در ادبیات نوشتاری به کسانی که آدم میکشند، و مرتکب جنایت میشوند، بی وجدان «یا کثیف وجدان» خطاب نمیکنیم، بلکه آنها را جنایتکار و جانی و آدم کش می نامیم، زیرا که داستان شان بخون انسانها آلوده شده و کثیف و نفرت انگیز استند. یکی از این آدمکشان جنایتکار، جنرال نبي عظيمی نام دارد که از آنهمه جنایات خود خجالت و شرمند نیست و آنرا در جمله اعمال افتخار برانگیز خود برخ دیگران میکشد. جنرال عظيمی در یکی از مقالات خود مینگارد: «... هر قدر بگذشته خویش می نگریم، هیچ موجبی برای شرمندگی و انکسار نمی یابم. **وجدانم طيب و ظاهر است و داستانم پاکیزه (؟)**. بلی من عضو حزب دموکراتیک خلق بوده و هستم و هنوز موردی نمی یابم که این افتخار را از دست بدهم، و بمانند بعضی ها از عضویت در این حزب پشیمان باشم و یا از ارتباط و پیوند نزدیک با آن شرمنده و خجل» (امید، شماره ۳۵۴)

آقای انجنیر خلیل الله معروفی در پیوند به همین سخنان جنرال عظیمی، مینویسد: «بعد از این اظهارات در می یابیم که در قاموس جنرال عظیمی عمل و مکافات عمل بشکل تازه ای تعریف میشود. مثلاً:

- جنایت و خیانت مایه سرفرازی است.
- سرکوب بی امان مردم و به باد فنا دادن ملک و ملت، وجدان را طيب و ظاهر میسازد.
- داستان آغشته بخون بی گناهان وطن معرف پاکیزگی است.
- متصف بودن به انواع ظلم و ستم و مردم کشی و وطن فروشی موجب انکسار و شرمندگی نمیشود.» (ماهنامه کاروان، شماره ۶۱)

آری، جناب جنرال صاحب راست میگوید که فعلاً هیچ مورد و هیچ ضرورتی نمی بیند تا از گذشته خویش نادم و پشیمان باشد، زیرا گذشته او از برکت شوروی پرستی و آدمکشی های بیدریغ و ویرانگریهای بی نظیرش او را به رتبه «سترنجالی» و معاونت وزیر دفاع، عضو شورای عالی دفاع از وطن، عضو کمیته مرکزی حزب و قوماندان گارنیز یون کابل رسانده بود که در شهر کابل از طرف شب، عملاً به سلطان مطلق العنانی میمانست که جان آدم و شیر مرغ، هر آن برایش میسر بود. و بنام مسئول حفاظت شهریان کابل، از اختیارات وسیع و نامحدود جانی و مالی نیز برخوردار بود و هرگاه آقای «عمرزی» صراف معتبر شهر کابل با او ناجوان مردی نکرده باشد و پول و ثروت دالری آقای جنرال را صحیح و سالم به خارج از افغانستان در اختیارش قرار داده باشد، بدون شبهه امروز او پولدارترین

عضو حزب دموکراتیک خلق خواهد بود که خوش خوش میخورد و کتاب و خاطره مینویسد. (رک : مثلث بی عیب، از شاه محمود حصین، ص ۵۶۳ بعد)

گذشته از این جنرال عظیمی میدانند که عجالتاً هیچ کسی نیست که او را به کدام دادگاه بین المللی بکشاند و به سزای اعمالش برساند تا برای انکسار و شرمساری خود در برابر مردم از ملت افغانستان، پوزش میخواست. (هرچند شنیده میشود که درکشورهای او را به جرم جنایاتش میخواستند مورد محاکمه قرار دهند ولی او از ترس فرار را برقرار درهاند ترجیح داد و خود را ابتدا نزد جنرال دوستم به شیرخان رساند و وقتی دید دوستم هم از او بدستی نگهداری نمیکند، به قیرغزستان فرار نمود و اکنون از آنجا با نوشته های بی محتوای خود ابراز وجود میکند و افسوس دوران سیاه بکش و بگیر و ببند و اختیارات لامحدود خود را میخورد.)

من هرگز نبی عظیمی را از نزدیک ندیده ام، اما در دوره حکومت دکتور نجیب الله که او قوماندان گارنیزون کابل و معاون وزیر دفاع بود، من هم مثل سایر شهریان به غم نشسته کابل، هفته لا اقل هفت بار از طرف شب در جریان پخش اخبار و رویدادهای نظامی، چهره نبی عظیمی را با آن قد درازش، در صفحه تلویزیون می دیدم که در حال بالارفتن و پائین آمدن از پسته های نظامی اطراف کابل و در حال نشان دادن نقاط هدف گیری قوت های تحت فرمانش بسوی اهدافی که تصور میشد مجاهدین در آنجا مخفی شده اند، یا او را در حال مشاهده کردن دود و آتش سوزی قلعه ها و دهکده های ویران شده اطراف کابل چون پغمان، میدان، لوگر، ده سیز و غیره نقاطی می دیدم که بدستور او بر اثر شلیک توپخانه مجهز با سلاح های مدرن، در آتش میسوختند. و گاهی او را در حالی می دیدم که پاداش آدم کشیها و ویرانگریهای وحشت آور خود را می گرفت و مدال و نشان دیگری بر مدالها و نشانهای آدم کشی او بر سینه اش نصب میکردید و او با غرور، یک بار دیگر سوگند کشتار باز هم بیشتر مردم آزادی خواه میهن را تا آخرین فرد تکرار مینمود و همانطور هم که سوگند خورده بود، باز هم بکشتارهای دسته جمعی مردم می پرداخت.

جنرال عظیمی خود در کتاب «اردو و سیاست» یکی از عملیاتی آدم کشی و حشیانه خود را در حومه کابل اینطور بتصویر میکشد: «عملیات شروع شد، ضربات آتشی به تاریخ ۳ ثور وارد گردید. انداختهای ده دستگاه اوراگان یا ب. ام چهل با مرمی تخریب، قیامتی در تنگی (وغجان) و کوه های اطراف آن برپا کرده بود، همه جا در حال سوختن بود. این پیروزی ها در کابل در حلقه قوای مسلح و در مطبوعات خارج برای این حقیر سراپا تقصیر شهرت و اعتبار فراوانی بخشید. خوش بینی بیشتر شد و شایعات مربوط به آنکه «نگارنده» به زودی وزیر دفاع میشوم دهن بدهن نقل گردید...» (ص ۴۱۷)

جنرال عظیمی، برای نابودی انسان و حیوان و همه چیز تنگی وغجان، از چه وسایل کشتار جمعی و قوتهای تباهن کار گرفته است؟ خودش مینویسد: «در چنین شرایطی می بایست نیروی قوی آتش چه از زمین و چه از هوا تمام دشواری ها را از میان بر میداشت. ما چنین امکاناتی داشتیم، بر علاوه توپچی جبهه لوگر که حدود سی میل بود، بیست ضرب توپچی شامل دستگاه ریاکتیوی ب ام ۳۱ از اطراف گارنیزون کابل تصرف (تهیه) گردید و به لوگر انتقال شد. بر علاوه چهار دستگاه ار اگان، شش دستگاه ار اگان دیگر نیز در منطقه چهار آسیاب منتقل شد، جمعاً ده دستگاه بر علاوه مهمات عادی خویش با پنجم صد فیر مهمات حجیمی یا تخریب تغذیه گردیدند. تمام پروازهای هوایی کشور که روزانه در آن موقع به ۹۰ پرواز محاروبی میرسید، نیز به قوت آتشی جبهه علاوه شد. ضربه اصلی قوتها از جبهه وارد میگردد، قطعات تورنجرال عبدالرشید دوستم از بابوس لوگر ضربه جناحی وارد میکردند. عمق عملیات ۱۲ کیلو متر و عرض آن ۸ کیلو متر تخمین گردیده بود.» (ص ۴۶۹) این بیان، سند معتبر و اعترافنامه صریح و روشنی است بر کشتار دسته جمعی چندین صد خانواده از مردم فقیر و درمانده و از هر سو نا امید تنگی وغجان واقع در ۳۰ - ۴۰ کیلومتری جنوب کابل که توسط جنرال عظیمی براه انداخته شده بود تابا شد که در پاداش آن، مقام وزارت دفاع را کمائی کند، ولی نجیب الله با آنکه از شدت عملیات وحشیانه بر ضد باشندگان بی گناه تنگی وغجان آگاه بود، آنرا کوچک جلوه داد تا از اشتباهی وزیر شدن عظیمی کاسته باشد. جنرال عظیمی نه نوشته است که بعد از آن همه ضربات زمینی و هوایی بر تنگی وغجان، توانست امنیت شهر کابل را تضمین کند؟

بدین سان جنرال نبی عظیمی، رتبه های جنرالی خود را تا «سترنجرال» در بدل کشتار بی دریغ مردم بی دفاع افغان و ویرانی قلعه ها و روستاهای مردم بدست آورده است، نه از جنگ با متجاوزین و اشغالگران شوروی و قشون سرخ آن! زیرا او یکی از نوکران حلقه بگوش شوروی و دشمن سرسخت مردم افغانستان بود، و هر وقتی که خود را با جنرال یا مشاور شوروی در فرقه ۱۷ هرات روبرو می دید، گردنش خم و با اجرای یک سلام نظامی در برابر بادران شوروی خود، چشمش بزمین دوخته میشد و مانند مجسمه یی در برابر جنرالان شوروی بر جایش میخکوب میگردد.

بنابراین «سترنجرال» نبی عظیمی، یکی از عناصر خون آشام حزب دموکراتیک خلق است که در کشتارهای دسته جمعی مردم افغانستان، دستايش تا شانۀ در خون مردم بی گناه (که گناهی جز آزادی خواهی و دفاع مشروع از شرف و ناموس وطن و ضدیت آتشی ناپذیر با متجاوزین بیگانه و بیگانه پرستان نداشتند) رنگین و آلوده است.

خون ناحق دست از دامان قاتل بر نداشت دیده باشی لکه های دامن قصاب را

جنرال عظیمی، یکی از اعضای برجسته حزب دموکراتیک خلق در جناح پرچم و مدافع سرسخت رژیم پوشالی در افغانستان و بالنتیجه یکی از مجرمین درجه اول جنایات جنگ ۱۴ ساله در افغانستان است، که هرگاه روزی دادگاهی

بخاطر محاکمه مجرمین جنگ در افغانستان تشکیل بشود، جنرال نبی عظیمی از جمله نخستین جانبان و آدم کشان مردم افغانستان بایستی به آن دادگاه کشانده شود. در نزد بسیاری از مردم افغانستان تا هنوز فیلمهای آدم کشی و دستورات ویرانگرانه جنرال عظیمی موجود است و انتظار روزی را میکشند که چنین محاکمه ای برای جنایتکاران جنگی افغانستان دایر گردد تا آن اسناد انکار ناپذیر را به آن دادگاه تقدیم کنند.

تعجب آور اینست که جناب حامد علمی بدون توجه به نوشته های پدردانشمند خویش (پوهاندداکتر علمی، که در سال ۱۹۸۴ با ترجمه رساله کمونیست دوحزبی افغانستان، و نگارش حواشی بر آن رساله، چهره اصلی نبی عظیمی و شرکاء او را به مردم افغانستان بر ملا ساخته است) با خوشبینی فراوان، کتاب «اردو و سیاست» نبی عظیمی را طی چند نوشته خویش در هفته نامه امید در سال ۲۰۰۰ بخورد خوانندگان آن نشریه داد و از آن به بعد زمینه خودنمایی نبی عظیمی در آن نشریه فراهم آمد تا فتوحات خود را بر مردم محلات بی دفاع اطراف کابل، مانند پغمان، میدان، و تنگی و اغجان لوگر و ده سبز و دیگر نقاط کشور به رخ مردم بکشد.

خاطرات جنرال عظیمی در کتاب «اردو و سیاست» چنان خاطراتی است که از هر سطر آن بوی خون هموطن آزادیخواه ما به مشام میرسد، و از هر صفحه آن نجاست بیگانه پرستی، وطن ستیزی، جنایت، خیانت بوطن، خوش خدمتی به بیگانگان متصاعد است.

بدون تردید چنین خاطراتی بدل چنگ نمی زند و مقبول خاطر هیچ خواننده آگاه و هوشیاری قرار نخواهد گرفت، زیرا که اساس چنین خاطراتی از همان آغاز بر کژ اندیشی، خود بزرگ نمایی نادرستی و پلشتی و خوار شمردن دیگر هموطنان استوار گشته و کس مباد که بر چنین نوشته ها و خاطراتی باور کند.

باری من از همان استاد فرزانه در فاکولته ادبیات که تاریخ اسلام را تدریس مینمود، شنیده بودم که هرگاه میخواهی کتابی را برای خریدن ویا خواندن انتخاب نمایی، می بایستی ابتدا نویسنده آن را بشناسی تا پول و وقت خود را به هدر نداده باشی. معنی این گفته استاد این بود که اگر نویسنده کتاب شخصیتی شناخته شده و صادق در نویسندگی باشد، از خریدن و خواندن کتابش پشیمان نخواهی شد و الا بی هوده وقت خود را صرف خواندن خزع بلات لایعنی نموده ای.

من برای بار نخست از روی نوشته پوهاند یوسف علمی پدر آقای حامد علمی با نام و نشان جنرال عظیمی آشنا شدم و بعد به تاسی از تاریخ غبار و کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان، اشارتی در مورد این خانواده در کتاب خود «مقدمه ای بر کوتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان» نمودم. و باز تکرار میکنم که جنرال نبی عظیمی نواسه استاد محمدعظیم، معروف به برگد عظیمو، کارمند فابریکه اسلحه سازی عهد امیر حبیب الله خان است که بقول مرحوم غبار، راپور مشروطه خواهان اول را به امیر حبیب الله رسانید و پادشاه گرفت و مشروطه خواهان اول را با سرنوشت مرگ آلودی روبرو ساخت. **پوهاند سید سعد الدین هاشمی** در کتاب «جنبش مشروطه خواهی در افغانستان» (جلد اول، ص ۲۹۲) از روی اسناد محرم در آرشیف های لندن این موضوع را تائید کرده مینویسد: «استاد محمد عظیم و ملا مناج الدین، راپور دهندگان توطنه بحضور امیر حبیب الله خان آورده شدند و امیر به هر کدام شان مبلغ یک یک هزار روپیه بخشش داد و نیز فرمان داد که سالانه مبلغ یک یک هزار روپیه برای شان تادیه شود.» (اسناد محرمانه اندیا افس، لندن ۱۹۰۹، (LPS.۱۰,۲۲))

بدین حساب معلوم میشود که که مرحوم غبار در بیان این حقایق بخطا بکسی جاسوس نمی گفته است. بنابراین از پشت و تخمه یک جاسوس نباید انتظار مردی و مردمی و وفاداری و پایبندی به قول و قسم داشت، زیرا خیانت در خون و در رن خاین و جاسوس نهفته است و از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد و خدا میداند که از نسل نبی عظیمی چه خیانتیهای در حق مردم افغانستان سر خواهد زد؟

جناب حامد علمی نباید با ارزیابی عجولانه کتاب «اردو و سیاست» که بعداً روزتا روز دروغ های شاخدار آن برملا گردید، نوشته ها و نقطه نظرهای پدر دانشمند خود را خدشه دار و احیاناً بی اعتبار میساخت. بهرحال این پرسش در ذهن خطور میکند که مگر میشود به صداقت گفتار یک جنایتکار معلوم الحال که وطن را دو دسته دریای ذلت بیگانه خوار نمود و برای تسلط کامل شورویها برکشور و بقای حاکمیت پوشالی چند روزه خود، هزاران انسان آزادی دوست وطن را سر به نیست کرد و صدها هزار نفر را مجبور به فرار از کشور نمود، باور کرد؟

مگر همین نبی عظیمی و امثال او نبودند که با بمباردمان خانها و قلعه ها و روستا و باغ و کاریزها و منابع اقتصادی کشور، مردم را دسته جمعی زنده بگور یا مجبور به فرار مینمودند تا حاکمیت پوشالی شان پایدار تر گردد؟ اگر همین فردا، گلبدین حکمتیار یا برهان الدین ربانی، قلم بردارند و کتاب بنویسند که در خرابی کابل هیچ نقشی نداشته و این مخالفین ایشان بوده اند که باعث خرابی و ویرانی پایتخت کشور و کشتار بیرحمانه مردم آن شده اند، مگر میشود بدانها باور کرد؟ و آنها را بری الذمه قلمداد نمود؟ هرگز نه. مگر فراموش کرده ایم که همین «ستر جنرال» نبی عظیمی به عنوان قوانان فرقه هرات، یکجا با قشون سرخ در عملیات جنگی بر ضد مردم آزادیخواه هرات اشتراک میکرد و مراکز ستر و اخفای مجاهدین تحت فرماندهی اسماعیل خان را در هم میکوبید و مدال و رتبه کمائی میکرد؟

مگر همین نبی عظیمی، رتبه های فوق العاده و پی در پی دگروالی، و برید جنرالی و دگر جنرالی و تورن جنرالی و ستر جنرالی را بخاطر وطن ستیزی و آدم کشی و ویران کردن و به آتش کشیدن خانه و کاشانه مردم بی دفاع افغانستان بدست نیاورده است؟

باز هم مگر نبی عظیمی در کشتار مردم حومه کابل، یعنی پغمان و میدان و لوگر و کاریز میر و ده سبز و غیره نقاط، چه دست کمی از حکمتیار و ریانی و مسعود در نابودی و ویرانی و کشتار شهریان کابل داشته است؟ ساده لوحی خواهد بود که کسی، کتاب «اردو و سیاست» را بخاطر دریافت حقایق نگفته بخواند، زیرا نویسنده آن منسوب به گروه خاص بدنامی است که مذبحخانه تلاش ورزیده است تا جنایات خود و رهبران خود را پرده پوشی نماید و شماتت شکست شوروی ها و رهبران وابسته به شورویها را برگردن دیگران بار نماید.

گذشته از این، نبی عظیمی در اردو، اصلاً اهل نوشتن و خواندن نبود و بقول همکاران نزدیک او در اردو، او بیشتر ذوق خود را در قماربازی و فلاش و باده گساری تبارز میداد و حتی هنگامی که قوماندان گارنیزویون کابل بود، بلا استثنا هر شب محفل قمار بازی او در اخیر **دهلیز D منزل ششم شفاخانه چهارصد بستر** اردو آماده بود و گاهی شبها راتا صبح به عیش و نوش و باده گساری بارفقای قمارش چون: خلیل سگ باز و عبدالوکیل و سید اعظم سعید و دیگران سپری میکرد. نمیدانم جنرال عظیمی با این خصلت های سفیهانه خویش، چگونه یکباره نویسنده شد و با کدام **وجدان «طیب و ظاهر»** امروز کتاب می نویسد و میخواهد در آن خود را به عنوان مدافع «شرف و هستی مردم» افغانستان، برتر از سایر رجال نظامی هم دوره و همکارش جا بزند و به زعم خود «افتخار» کمائی کند؟ غافل از اینکه نویسندگان آگاهی چون آقایان: نصیر مهرین، سید ابوالمجد عالمشاهی، محمدایوب عثمانی، دگرمن غوث الدین، محمدآصف آهنگ، خلیل الله معروفی، فرهاد لیبیب، داکتر میر محمد امین فرهنگ، داکتر داود جنیش، داکتر حق شناس، حامد علمی، داکتر شیرشاه یوسفزی و شاه محمود حصین و غیره با هوشیاری و دقت تمام، پرده از روی اهداف شوم جنرال عظیمی و شرکایش برداشته، دروغها، ترفندها، خود نمائیها، کژ اندیشی ها، بیگانه پرستی ها، وطن ستیزیها و خوش خدمتی های او را به بیگانه گان، هر یک طی مقالات و تحلیل های خردمندانه خویش بر ملا ساخته اند و بی مایه گی کتاب و سبک سربهای مولف یا مولفان آن را افشاء کردند و آقای حامد علمی با پرسشهای زیرکانه خویش در هفته نامه امید، جنرال عظیمی را در بن بست عجیبی قرار داد و این ذهنیت را بیش از پیش در اذهان خوانندگان هفته نامه امید و خوانندگان کتاب «اردو و سیاست» تقویت بخشید که تمام کتاب یا بخشی از آن توسط حسین فخری (یا جنرال حسین فخری) باز نویسی، تصحیح و ویرایش یافته است.

از میان این قلم بدستان آگاه دوکس (داکتر شیرشاه یوسفزی و شاه محمود حصین) در رد کتاب «اردو و سیاست» نبی عظیمی هریک جداگانه با منطقی ده چند مستدل تراز منطق جنرال عظیمی، کتابهای ۶۰۰ تا ۷۰۰ صفحه ای نوشته اند. بایسته است در اینجا جملاتی از گفتار این عزیزان را باز تاب دهیم تا جنرال صاحب بداند که مردم آگاهند و فریب سخنان چرب و نرم وطن فروشان دغا باز را نمیخورند.

آقای نصیر مهرین مینویسد: «در این کتاب نه تنها تصویر انسانی را به تماشا میتوان نشست که از آن همه وفاداری به بیگانه برای سرکوب مردم افغانستان، و دلایل و انگیزه های آن طفره رفته شده، بلکه با وجود آثار و جلوه های خستگی و دل زدگی و مویدین، حسرت امتیاز دیروزی را که به بهای خون مردم به چنگ آمده بود، نیز خورده میشود. آنجاکه با توجه به تداوم ناهنجاری و شرایط اسفبار در افغانستان و سوء استفاده جوئی از شرایط از «افتخار عضویت حزب تا سرحد مرگ» سخن رانده میشود، خواننده به وضاحت به انگیزه پیام و اهداف نویسنده پی می برد. در واقع کتاب نه تنها حامل این هدف است که با آسمان و ریسمان گفتنها و حاشیه رفتنها، خیانت و خیانتکاران در مجموع از نظر پنهان ساخته شود و سپر کاغذی ای در دسترس آنها قرار داده شود، بلکه با افتخار یادکردن عضویت «حزب» پیامی را بگوش آسانی میرساند که در حال پراکندگی و سرگردانی سیاسی، دو نام تداعی کننده خیانت ۰۰۰ محور کوششهای مزبوحانه قرار میگیرد. تردیدی نمیتوان داشت که نویسنده کتاب با توجه به آن همه پیام هایش در مکنونات خویش آرزوی گردآوردن سپاه و دست یافتن به رتبه مارشالی را نیز در سر خواهد داشت.» (امید، شماره ۳۵۸)

و آقای سید ابوالمجد عالمشاهی، زیر عنوان سخنی با آقای جنرال مینویسد: «آقای جنرال! آیا کشته شدن بیشتر از یک و نیم میلیون انسان بی گناه و آواره گی پنج میلیون دیگر که زهر «گژدم غربت» بیشتر از حکیم ناصر خسرو «جگر» شان را آزد و قدر است همت شان را یا تحقیر خرد کرد، لحظه ای «وجدان طیب» شما را نمی آزد؟ اگر وجدان تان همچنان بی خار میماند، دیگر نباید هیچ گروه و شخصی را به خاطر کشتن ملامت کنید... آقای جنرال! شما القاب «جنرال» و «ستر جنرال» را از برکت کشتارهای مردم مخالف تان به امر جنرالان روسی گرفته اید و نیک میدانید آنچه از ظلم شما و همدستان مردم ستیز تان به خامه می آید، حکم قطره آب دریا را دارد. اما چون به این باور بودید که «هرکس نظر من (یا رهبر من) را نمی پذیرد، باید کشته شود» دستان خون آلودتان را «پاکیزه» می پندارید. و باز با تردید شماره صفحاتی از کتاب تان میخواهید بر مردم منت نهید که «من آنم که رستم بود پهلوان» (امید، شماره ۳۵۷)

و آقای محمدایوب عثمانی، زیر عنوان «نظری بر کتاب اردو و سیاست» از خاطرات نبی عظیمی، نوشته اش را با این بیت علامه اقبال آغاز میکند:

«تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو کانچه کاشتیم ز خجلت نتوانیم درو»

و سپس ادامه میدهد: «طوری که از نام کتاب بر می آید، داستانی است از خدعه، دروغ، تقلب و فریب حزب دموکراتیک خلق و شرح قهرمانیها و فتوحات وطن فروشان خلقی و پرچمی در برابر سرسپردگان اسلام، آزادی و حاکمیت ملی افغانستان از چنگ اژدهای خون آشام سرخ.» در سرمقاله کتاب، همه اشخاص فهیم، با دانش و یا تاریخ نویس وطن که شمه ای از خاطرات سیاسی و اجتماعی خود را بصورت کتاب ویا رساله برای آن عده از افغانهایی که از گذشته ها بی خبر مانده اند، و در جریانات سیاسی و زد و بندهای حکومت اسبق افغانستان داخل نموده اند، به نشر رسانده اند، خاطرات آنها مود روز قلمدادشده و کتاب مورد بحث واقع بین و حقیقت پسند انگاشته شده است.

«نویسنده کتاب خود را قهرمان معرکه میدان جنگ، فتح کننده تمام جبهات در برابر مجاهدین سربکف و مدافع وطن معرفی میدارد. ایکاش چنین می بود پيروان کمونیسم برای از بین بردن حاکمیت ملی افغانستان و کشتن اولاد بیگانه آن، قشون سرخ را دعوت نمیکردندو ای کاش نویسنده کتاب مانند هزاران افسر و عسکر با شهامت افغان هجرت میکرد و مقام و چوکی اهدائی شوروی را بر وطن و وطنداران ترجیح نمیداد.» (امید شماره ۳۵۶،)

و محترم دگرمن غوث الدین زیر عنوان «بجواب رفیق نبی عظیمی، نوشته میکند:

«رفیق عظیمی در مقاله شان به جواب حامد علمی، به عضویت حزب دموکراتیک خلق افتخار میکند و از «برنامه مترقی و پروگرام متعالی» آن که برای افغانستان «صلح و ثبات و دموکراسی و ترقی و عمران» می آورد، یاد میکند. راستی که گستاخی و بی حیائی هم حد و اندازه ای دارد. در قدیم میگفتند: اگر سردیگ باز است حیاء گریه کجا رفته؟ حال اگر مطبوعات آزاد است و رفیق نبی عظیمی هم میتواند آزادانه مثل دیگران نظر خود را بگوید، مانعی نیست، ولی او آیا از این همه بی حیائی و گستاخی نمی شرمد؟ مسلماً کسیکه با کشتار هموطنان خود به ستر جزالی میرسد، باید در آن زشتکاری و گناه آنقدر غرق شده باشدکه اعمال به آن زشتی به نظر او عادی جلوه کند. رفیق عظیمی جز از راه کشتار هموطنان بیگانه که تسلط شوروی و کمونیسم را نمی خواستند، از چه راهی به بالاترین درجات نظامی کشور رسیده؟ ... آری رفیق! از کارنامه وطنفروشان خلق و پرچم، باز هم بگو و کتاب های دیگر ی هم بنویس تا نسل ماتم زده امروز و نسل های بدور از صحنه فردا بدانند که مدعیان «برنامه مترقی و پروگرام متعالی» در حق این ملت بیگانه چه کردند؟» (امید، شماره ۳۵۶)

در مورد هدف و پیام کتاب اردو و سیاست، باید گفت که، مؤلف خواسته به دیگر جنایتکاران منسوب به حزب دموکراتیک خلق پیام بدهد که از جنایات و خیانتهای انجام داده در حق مردم و کشور خویش خجالت نکشند و به وطن فروشی ها و آدم کشیها و ویرانگریهای خود افتخار کنند، زیرا که ظلم و ستم و وحشتی که بعد از آن تنظیم های اسلامی و طالبی در حق وطن و مردم آن روا داشته اند، جنایات و رسوائیهای او و امثال او و شورویها را در وطن تحت الشاع خود قرار داده است.

واقعیت اینست که جنرال عظیمی میداند که اگر در پشت هفت کوه سیاه هم خود را پنهان کند، باز هم از چشم انتقام مردم افغانستان در امان نخواهد بود و حتماً روزی او را در پای میز محاکمه جنایات جنگی در افغانستان فرا خواهند کشید. پس جنرال عظیمی با آگاهی از این امر، و نیز بخاطر آنکه از چهره ها و مهره های اساسی نظامی دولت در دهه اشغال بوده و در تخریب روستاها و کشتارهای دسته جمعی مردم در هرات و غزنی و لوگرومیدان و اطراف کابل نقش محوری و انکار ناپذیری داشته و نوارهای ویدیویی اعمال جنایتکارانه او نزد برخی از افراد کشور هنوز هم موجود هست، لهذا راه دیگری نداشت جز اینکه توسط کتاب اردو و سیاست، به جنایتکاران مسلکی و حرفه ئی خود ندا در دهد که با او یکجا شوند و با ادعای اعتقاد به کمونیسم در وجود گروه خاص منسوب بحزب دموکراتیک خلق، در صورت امکان صف واحدی تشکیل دهند تا بدینوسیله خود و جنایات خود را در پشت سر یک گروه سیاسی از هم پاشیده پنهان کند و خویش را بدین وسیله متسلی کند که:

«گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند»

علت دیگری که جنرال عظیمی و سایر خاینان وطن را بهم نزدیک میسازد، این است که آنها نمی توانند به پناهندگان افغان در غرب بگویند که آنها نسبت به وطن خویش مرتکب خیانت شده و کشور را در پای بیگانه و قشون سرخ روس انداخته اند و مطابق نظر و پلان بیگانگان، وطن و مردم آنرا به نابودی و ذلت و خواری کشانند، و سر انجام بر اثر ترس از خشم و نفرت مردم از وطن فراری شده اند، لذا بزعم خود بهتر میدانند تا بگویندکه: «ما معتقد به ایدیولوژی مارکسیسم بودیم و باز هم بخاطر آرمانهای کمونیسم اگر موفق شویم، خون مخالفان خود را خواهیم ریخت.» در حالی که اگر از این عناصر پرسیده شود که ایدیولوژی چیست و مارکسیسم چگونه ایدیولوژی است؟ برداشت درستی از مارکسیسم ندارند.

تیورین معروف مارکسیسم در ایران آقای احسان طبری، که در رد کمونیسم کتاب «کجراه» را نوشته است، در مورد کمونیسم در افغانستان ضمن مصاحبه ای با نشریه قسط چاپ پیشاور میگوید: «در باره پیام به مارکسیستهای افغانی باید گفت: مارکسیسم به عنوان ایدیولوژی در میدان عمل در اروپا، آسیا و نقاط دیگر شکست خورده و اکنون

خواه در شوروی و خواه در چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی نظام کمونیستی مشغول عقب نشینی در قبال سرمایه داری است. مارکسیزم در فکر و در عمل قابل انطباق بر جوامع جهان سوم نیست، زیرا در این جوامع تسلط ایمان مذهبی، تعلق مالکیت خصوصی خورده پا و متوسط، بقایای سازمانهای اجتماعی سنتی (مانند ایلات و خانواده های بزرگ) تسلط شیوه های تولیدی سنتی (زراعت و پیشه وری) بسیار رایج و ریشه دار است. لذا مارکسیزم که در جوامع نسبتاً پیشرفته با ناکامی روبرو شده در این جوامع نتیجه ئی جز ساختار زدائی به بهای رنج بشر، ظلم و تبهکاری نسبت به اوندارد. افغانستان مارکسیزم را آزموده است، شیوه ستالینی تره کی، شیوه پُلّینی امین، شیوه بریژنیفی کارمل و شیوه های گریباچفی نجیب الله را دیده است. راه از اینسو نیست، راه در اجرای انقلاب اسلامی است که از درون قلوب مردم بر جوشیده است و در عین حال آرمان مترقی بشر را نیز به بهترین شکل اجرا میکند... این انقلاب است که از عمق زمین افغانستان بر روئیده و به هیچ نیرنگی از راه منحرف نمیشود، جز این راه، راه دیگری در برابر افغانستان نیست.» (یوسفزی، تاریخ مسخ نمیشود، ص ۱۲)

و داکتر یوسفزی علاوه میکند: «خواننده عزیز! اکنون شما قضاوت کنید، در زمانی که لشکر شکست ناپذیر سرخ شکست میخورد، انقلاب برگشت ناپذیر ثوربرگشت میکند، بر عقیده و تیوری مارکسیزم - لینینزم لعنت گفته میشود، دیوار برلین فرو میریزد، مجسمه های لنین کبیر بر زمین می افتد و پیروانش آنرا لگد مال میکنند. کشورهای در بند غلامی روسیه آزاد و برنامه اقتصادی مارکسیستی نابودگشته است، جناب **عظیمی** از عقیده خود برگشت ناپذیر است و از راهی که انتخاب کرده بر نمیگردد، با وجودی که میدانند همین اندیشه کمونیستی او بود که ملت را به خاک و خون کشید و زمینه مداخله بیگانگان را مساعد ساخت که تا حال کماکان ادامه دارد. مگر باز هم جناب شان در هالند نشسته است و از آنجا زهر پراگنی می نماید و نمی گذارد که این ملت به خاک و خون نشسته در عزای فرزندان خود ماتم کند و اشکی بر ویرانه های کشور بریزد.» (یوسفزی، همانجا)

باید افزود که کسی که از وطن فروشی و جنایت خود خجالت نکشد و نوکری شوریها را بزرگترین افتخار برای خود بشمارد و طرح های کشتار دسته جمعی قشون سرخ را در کشور، تقدیر و تمجید کند و مقاومت جانبازانه ملت با شهامت افغان را پاس نگذارد و به هیچ بشمارد و شکست مفتضح شوروی را در افغانستان مزد شصت یک و نیم میلیون قربانی هموطنان از ادیخواه به حساب نیاورد، واقعاً آدم پر روی و بی حیایی مثل جنرال عظیمی خواهد بود که از هیچ عمل زشت و ظنفروشانه، خجالت نمی کشد و با ارتکاب جنایات بی شمار در حق هموطنانش مدعی **وجدان طیب و دستان پاکیزه؟** شده و در پشت سر ایدیولوژی کمونیسم خود را پنهان و آن ایدیولوژی را بدنام میکند، زیرا در هیچ کجای اهداف این ایدیولوژی، آدم کشی و جنایت علیه بشریت و علیه هموطنان تائید نشده است، بلکه هدفش تعالی انسان زحمتکش است. اما جنرال عظیمی تا توانست در افغانستان، انسانهای زحمتکش را سرکوب نمود و خانه و کاشانه شان را در آتش سوخت و مجبور به آوارگی ساخت تا مدال و رتبه و مقام کمائی کند و به وزارت دفاع ارتقا نماید که چنین نشد و مباد که چنین بشود.

از سال ۲۰۰۳ بعد پیوسته در صفحات روزنامه های کابل مسئله دادگاه بین المللی برای محاکمه مجرمین جنگ علیه بشریت و نقض حقوق بشر در افغانستان عنوان شده و هر روز یا هر هفته بر ضرورت این دادگاه از طرف روشنفکران و هواداران دموکراسی افغان تاکید میگردد. مردم مصیبت دیده و هستی بر باد رفته افغان بشدت انتظار چنین روزی را میکشند تا جانبان و آدمکشان از هر گروهی که باشند به چنگ عدالت سپرده شود و به کیفر اعمال ننگین خود برسند، تا درس عبرتی برای قوماندانان بی باک و تفنگ سالاران خونریز در وطن گردد.

باید منتظر بود که دادگاه بین المللی جنایتکاران جنگ در افغانستان تدویر و ستر جنرال نبی عظیمی و امثال آن بدان کشانده شوند، آنگاه خواهیم دید که جناب جنرال عظیمی از گذشته خودباز هم با افتخار یاد میکند و یا اظهار ندامت و شرمساری خواهد نمود. در آن دادگاه است که سند «وجدان طیب و دستان پاکیزه» یا «وجدان کاذب با دستان آلوده» بدست می آورد؟ پایان، ۲۳ / ۸ / ۲۰۰۳